



«دست نامرئی بازار» به جای «مشیت الهی»

مقایسه تطبیقی تاریخ اندیشه‌ها و مفاهیم نظام اقتصادی سکولار

با نظام اقتصادی دینی

گفتاری از دکتر مسعود درخشان^۱
تدوین: محمد بلوریان

در تاریخ اندیشه‌ها مفاهیم متنوعی شکل می‌گیرد و هر مفهوم به انواع مختلفی مورد توجه، تحلیل و استفاده قرار می‌گیرد. توجه به این مفاهیم و تحلیل‌های گوناگون راه‌گشای افکار جدید در اقتصاد اسلامی است. لذا برای حرکت به سمت اقتصاد اسلامی توجه به تاریخ تحولات اندیشه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی در دو حوزه اسلامی و غربی برای ما بسیار مهم است. در ضرورت پرداختن به تاریخ نظریه‌ها و نظام‌های اقتصادی، می‌توان دو مؤلفه اصلی را بیان کرد. اولاً؛ تاریخ تحولات، ما را با مبانی ششگانه‌ی هر مدل اقتصادی

سکولاریسم در عرصه‌های مختلفی ظهور و بروز داشته و اثرگذار بوده است. از عرصه‌های سیاسی گرفته تا مناسبات اقتصادی و فرهنگی. از باور و ایمان گرفته تا دانش و ساختارها و نهادها. شاید یکی از بهترین راه‌های درک تمایز یک پدیده یا ماهیت سکولاریستی با یک پدیده یا ماهیت دینی، مقایسه آن‌ها در دو برهه‌ی متفاوت تاریخی است. آنچه می‌خوانید برگرفته از سلسله‌جلساتی است که استاد برجسته کشورمان، دکتر مسعود درخشان، به مقایسه تطبیقی ظهور اقتصاد و چگونگی مناسبات اقتصادی و تمایزات و تفاوت‌های تفکر اقتصادی در تمدن اسلامی و در غرب، از دوران رنسانس تا کنون، پرداخته‌اند. در روزگاری که اغلب اقتصاددانان کشور ما درگیر وادار فرمول‌های مدل‌های کنونی اقتصاد هستند و بیشتر تکنسین‌های اقتصادی هستند تا اقتصاددان و متفکر اقتصادی، متون و تحلیل‌های فلسفی و تاریخی و فرااقتصادی غنیمت هستند. شاید چنین تحلیل‌هایی که هم به لایه‌های بنیادی تر اندیشه اقتصادی و هم به بررسی تاریخی و تطبیقی تحولات اقتصادی بپردازند را در کمتر کسی جز دکتر مسعود درخشان بتوان یافت.

دانشمندان بزرگ وابسته به دربار بودند و یا به دربار دعوت می شدند. همچنین دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های بزرگ وابسته به دربار بودند. وابستگی سیاسی و توجه به خود افراد به جای نظام اجتماعی، انتقال اندیشه‌های اسلامی را به نسل‌های آینده سخت‌تر کرده است. همچنین و متأثر از این وابستگی سیاسی، خیلی از کتابخانه‌های آن زمان در جنگ‌ها نابود شده‌اند. در غرب، کلیسا و اقتصاد کشاورزی ستون‌های نظام اجتماعی بودند. زمین هم برای کلیسا و هم برای لردهای فئودال، منشأ ثروت بود. اما در دنیای اسلام، درآمد مساجد از کشاورزان و تجار تأمین می شد. تا زمان صفویه تجارت دنیا نزد مشرق زمینان بوده است؛ چون شهرنشینی و شهرهای بزرگ در مشرق بسیار قدیمی‌تر و بیشتر از مغرب بود. تجار و شهرنشینان اسلامی در بطن مسلمان‌ها رشد کرده بودند؛ اما در اروپا طبقه بورژوا، باعث رشد شهرها شدند. شهرنشینان اروپایی وابسته به کلیسا نبودند و سکولار می شدند؛ لذا به موازات رشد شهرنشینان در اروپا قدرت کلیسا کم شد. به عبارتی می توان گفت سکولاریزم از جادایی شهرنشینان و کلیسا ایجاد شد. وجود این شهرنشینان با گرایش‌های سکولاریستی به لحاظ فرهنگی روی اندیشه‌های دینی فشار آورد؛ زیرا که دین متناسب با خود را می طلبید.

در این زمان چهار اتفاق بزرگ و منحصر به فرد در مغرب‌زمین روی داد که تقریباً می توان آن‌ها را علل شکل‌گیری رنسانس دانست:

۱) شکسته شدن انحصار مسیحیت تحت حکومت کلیسا؛ ایجاد فرقه‌های جدید در مسیحیت

۲) انقلاب دریانوردی و انقلاب تجاری؛ بسیاری معتقدند که شکل‌گیری علم اقتصاد، ریشه در انقلاب دریانوردی دارد. قبل از آن، جهت حرکت کشتی‌ها، تنها می توانست در مسیر باد باشد. باد مثلاً از غرب به شرق می رفت، کشورها کالاها را از این طرف باد به آن طرف دنیا حمل می کردند. بعد منتظر بودند که جهت باد تغییر کند دوباره حرکت کنند. انقلاب دریانوردی توانست با تحول در بادبان‌ها و نوع کشتی‌ها، خلاف جهت باد حرکت کند. یک گشایش در حمل و نقل دریایی به وجود آمد که به انقلاب دریانوردی معروف است.

۳) انقلاب علمی: اقتضای فضای سکولار جدید وجود کسانی بود که دگراندیش شوند.

۴) دولت‌های ملی: نظامی حکومتی که ناظر به یک محدوده‌ی جغرافیایی خاص قدرت دارد و این سازه جدید و ضد دینی نقش کلیسا را در مقابل پادشاهان کلاز بین برد.

انقلاب دریانوردی منجر به کشف قاره آمریکا شد. تقریباً تمام دریانوردان، شهرنشینان (طبقه بورژوا) بودند. سکولارهای شهرنشین بسیار خشن بودند. لذا بعد از کشف آمریکا شروع به غارت طلا برای بومیان آمریکایی کردند. در این زمان کار عده‌ای این بود که با قتل و غارت، طلا به اروپا می آوردند. عده‌ای دیگر دزدان دریایی بودند و به جای اینکه خودشان تا آمریکا بروند، طلاها را روی آب تصاحب می کردند. در تاریخ مسلمین هیچ‌گاه چنین کارهایی به شکل گسترده انجام نمی دادند. مسلمان‌ها در تجارت با خانواده سفر می کردند و در بیرون شهرها می ماندند و حتی سعی نمی کردند که فرهنگ خود را هم منتقل کنند. در این زمان خیلی از جنایتکاران اروپایی به آمریکا تبعید می شدند، تا بتوانند زندگی جدیدی را برای خود ایجاد کنند. اروپا با این خشونت توانست تجارت جهانی را از دست مسلمان‌ها بیرون آورد. طلای فراوان، شهرنشینان را ثروتمند کرد و قدرت آن‌ها را افزایش داد. همچنین یک محیط بزرگ برای ماجراجویی و آزادی بیشتر ایجاد شده بود، که زندگی جدیدی را برای بعضی به این معنی آورده بود. بنابراین قدرت، آزادی و تحرک بی دینی شتاب گرفت. بعد از مدتی، نظریه‌های شکل گرفت، که خزان طلا فقط با رفتن به آمریکا و چپاول ثروت بومیان حاصل نمی شود؛ بلکه اگر صادرات یک کشور بیش از وارداتش باشد، خزانه پر از طلا می شود. مفهوم جدید «مازاد تراز تجاری» یکی از مهمترین مفاهیم اقتصادی شد و به شدت مورد

آشنا می کند؛ ثانیاً؛ چگونگی تأثیر و تأثرات این مدل‌ها در زندگی جوامع را روشن‌تر می گرداند. بر این اساس ما می توانیم مراحل رشد، زوال و تغییر نظریه‌ها و نظام‌های اقتصادی و همچنین عوامل اصلی (فکری و عینی زندگی) و چگونگی تأثیر و تأثر این عوامل را شناسایی کنیم. به نظر می رسد از این راه بتوانیم پیوند مبنایی بین اندیشه‌های اقتصادی موجود و احکام دینی در حوزه اقتصاد را برقرار کنیم.

اروپا از سال ۴۷۶م تا ۱۴۵۳م (قرون وسطی) تحت حاکمیت کلیسا بود. ریشه‌های نظریه‌های سکولار بعد از رنسانس را در این مقطع زمانی می توان جستجو کرد. از طرف دیگر سال‌های ۷۰۰م تا ۱۲۰۰م، حاکمیت بلامنازع نظام اسلامی در جهان بوده است. در این ۵ قرن، اسلام تا اسپانیا، جنوب فرانسه و چین گسترش یافته بود. بررسی نظام اقتصادی این دوره از تاریخ، به عنوان مدل نظام دینی مطرح می باشد. مهمترین اندیشمندان قرون وسطی سن توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) است. در این زمان مسیحیت نیازمند اندیشه‌های استدلالی شد. لذا توجه مسیحیت (مشابه کشورهای اسلامی) به سمت فلسفه یونان - به خصوص ارسطو - جلب می شود. مفهوم مبادله و پول به عنوان ابزار مبادله و ابزار ذخیره (یعنی مفهوم سرمایه) اولین مفاهیمی است که قوام می یابند. مفهوم مبادله از زمان ارسطو شکل گرفته است، بعدها اسمیت مفاهیم ارزش مبادله و ارزش مصرف را از آن استخراج کرد. اما برخلاف اسمیت، کمی بعد مارکس از دل همین مفهوم، تئوری استثمار را استخراج کرد و نشان داد که نظام اقتصادی غرب در حال بحران و فروپاشی است.

■ قیمت عادلانه یا روابط عادلانه

یکی دیگر از مفاهیم مهم این دوره، قیمت عادلانه و دست‌مزد عادلانه است. سن توماس قیمت عادلانه را مبتنی بر میزان زحمتی که برای تهیه کالا کشیده می شود، می دانست؛ دست‌مزد عادلانه را نیز می دانست که امکان زندگی را برای خود و خانواده‌اش فراهم کند. سن توماس مبتنی بر اعتقادات دینی و تفکرات ارسطویی ربا را منع کرد، با این استدلال که استفاده از پول متضمن خرج آن است لذا به‌خودی خود سودی ندارد؛ از طرف دیگر، مدت زمانی که پول دست فرد است قابل فروش نیست، چون زمان متعلق به خدا است. در همان زمان رئیس دانشگاه آکسفورد که او هم فرد متدینی بود، تعیین قیمت عادلانه را جزو وظایف دولت می دانست. نفوذ قدرت را در این نظریه‌ها شاید بی تأثیر نبوده است.

شبیبه مفهوم قیمت عادلانه در اندیشمندان اسلامی وجود نداشت و این مهم است که چرا متفکران اسلامی روی عدالت کار نکردند؟ و این مفهوم در جوامع اسلامی شکل نگرفت؟ شاید گفته شود که مفهوم عدالت چنان اهمیت داشته است، که این نظریه‌پردازان نمی توانستند یا نمی خواستند وارد این حوزه شوند. به هر حال اندیشمندان اسلامی، بیشتر به تدبیر منزل ارسطو توجه داشتند. اندیشمندان اسلامی به صورت استدلالی به نظریه‌های اقتصادی نپرداختند و مفاهیمی را که بتوانیم از آن‌ها اصول و پایه‌های علمی نظام اقتصاد را طراحی کنیم، ایجاد نکردند؛ لذا اندیشه‌های دینی ما، مسائل را با یک مبنای استدلالی در عملکرد یک نظام، دنبال نمی کند. بلکه همه چیز به یک فرد و رفتار یک فرد تحویل پیدا می کند. این موضوع چنان عمیق است که اندیشه‌های حوزوی معاصر نیز به تجار دینی فکر می کنند و تجارت دینی یا غیردینی مسئله‌ی آن‌ها نمی باشد. مثلاً در بانک، اجزای معاملات، دینی می باشند (معاملات جعاله، قرض الحسنه و ...)؛ اما در نهایت، افراد با توجه به سودی که بانک‌ها می دهند، پول خود را سرمایه‌گذاری می کنند و بانک نیز بر این اساس تبلیغ می کند؛ لذا سیستم این بانک دینی نمی باشد. قطعاً اندیشه‌های دینی باید به این موضوع بپردازد. اما سؤال اصلی ما این است که چرا تا به حال نپرداخته است؟ و اگر پرداخته، نحوه‌ی پرداختن به آن چگونه است؟

معمولاً مناسبات اجتماعی و اندیشه‌های اقتصادی با هم تحول می یابند. لذا توجه به تفاوت‌های محیط زندگی و صورت اجتماعی زندگی بسیار با اهمیت است. مصادف با قرون وسطی، در کشورهای اسلامی اکثر

دو نگاه

اندیشمندان اسلامی به صورت استدلالی به نظریه‌های اقتصادی نپرداختند و مفاهیمی را که بتوانیم از آن‌ها اصول و پایه‌های علمی نظام اقتصاد را طراحی کنیم، ایجاد نکردند؛ لذا اندیشه‌های دینی ما، مسائل را با یک مبنای استدلالی در عملکرد یک نظام، دنبال نمی کند. بلکه همه چیز به یک فرد و رفتار یک فرد تحویل پیدا می کند

توجه اندیشمندان اقتصادی قرار گرفت. باید توجه داشت که در این زمان بین سیاست و اقتصاد تفاوتی دیده نمی شد و اقتصاددان‌های واقعی، سیاست‌مدارانی بودند که توصیه‌های اقتصادی می کردند. برای مازاد تراز تجاری باید صادرات بیش از واردات شود؛ لذا غربی‌ها به کشورهای مختلف هجوم بردند و سعی کردند اجناس خود را با قیمت بالا به آن‌ها بفروشند و در مقابل مواد اولیه با قیمت ارزان، خریداری کنند و در این راه به هر کاری دست زدند. به تدریج استعمارهای بی سابقه و تجاری، شروع شد. این تجارت که با کشتی‌های توپدار انجام می شد بعضی اوقات منجر به تصرف و جنگ با شهرهای ساحلی می شد. مبدأ شکل گیری این استعمار، تجارب فراوان و سیستم قوی نظامی بود که از جنگ با سرخپوستان در آمریکا شکل گرفته بود. از همین جا رشد اقتصادی غرب شروع شد. به عبارتی پدران سرمایه‌داری غرب تعدادی دزد دریایی و غارتگر بودند.

توجه به مازاد تراز تجاری، کنترل‌های شدیدی از طرف دولت بر روی تجارت مردم ایجاد می کرد. به تدریج گرایش به آزادی، فرقه‌ای از متفکران فرانسوی به نام فیزیوکرات‌ها را ایجاد کرد. فیزیوکرات‌ها مفهوم جدید «ارزش» را به موازات قیمت، مطرح کردند. این گروه ارزش را متعلق به زمین و کشاورزی می دانستند. نظام اقتصادی جدید، نهایتاً با نظریه آدام اسمیت تمامیت یافت. آدام اسمیت مفهوم ارزش را به هر نوع کاری (کشاورزی، صنعت‌گری و تجارت) اختصاص داد؛ لذا مایه‌ی حیات اقتصاد را کار معرفی کرد. وی کار را مبنا گرفت و همان ایده‌های قبلی را، تدوین کرد. در این بین آخرین مفهوم اقتصاد جدید شکل گرفت و اقتصاد کاملاً سکولار شد. تا قبل از اسمیت مفهوم مشیت الهی در کنار مفهوم قانون طبیعی دیده می شد. آدام اسمیت «مشیت الهی» را از مفهوم قانون طبیعی حذف کرد، و به جای آن «دست نامرئی بازار» یا مکانیسم قیمت‌ها را قرار داد و اقتصاد لیبرال را مدون کرد. اگر متفکران اسلامی یا مسیحی مفهوم قانون طبیعی را از ارسطو قبول کردند، به استناد آیات الهی، قانون طبیعت را تحت عنوان عدالت و قانون الهی مطرح کردند؛ لذا هرگز دوگانگی بین قانون طبیعی و قانون الهی مطرح نشد، اما طلب آزادی‌های بی حد و اندازه در بشر غربی، قوانین طبیعی را از قوانین الهی جدا کرد تا نهایتاً بتواند به اقتصاد فردگرایانه دست یابد. اساساً شروع فیزیوکرات‌ها با تمایل به آزادی‌های فردی برای فعالیت‌های اقتصادی همراه است. لذا در غرب توجه به سمت مالکیت خصوصی و کنترل امور اقتصادی با انگیزه‌های شخصی و رفاه مادی شروع به افزایش کرد. در این میان نظام حقوقی با مبانی مالکیت خصوصی و آزادی قراردادها، به اندیشه‌های سکولار کمک کرد. اسمیت این موضوع را در اقتصاد کامل کرد و استفاده عقلایی را در مالکیت خصوصی، در کنار نهاد خصوصی قاعده‌مند کرد. اسمیت اعتقاد داشت دولت، تاجر خوبی نیست (یعنی دولت نباید در اقتصاد دخالت کند) و از طرف دیگر تاجران هم دولتمردان خوبی نیستند. براین اساس طبقه حاکم باید دنبال منافع عمومی باشد نه منافع خصوصی. اما سؤالی که از زمان افلاطون تا به امروز مطرح بوده، این است که، چگونه می توان توجه به منافع خصوصی را میان حاکمان کنترل کرد؟ در شرایطی که مثلاً تاجری، وزیر بازرگانی می شود ... به نظر می رسد که تنها راه این است، که قدرت باید برای خدا باشد. ارتباط و نفوذ تعالیم دینی در دیدگاه‌های اقتصادی مغرب زمین به قدری سطحی بوده است که با ظهور طبقه تجار شهرنشین، این ارتباط گسسته می شود و در ادامه، آدام اسمیت به راحتی آن را قطع می کند و بدون مخالفت مورد استفاده همگان واقع می شود.

در کشورهای اسلامی طبقه تجار هرگز سکولار نمی شوند، بلکه در بافت نظام اجتماعی اسلام، تجارت بنیاداً اسلامی است. می توان گفت که دین و اندیشه‌های اقتصادی در اسلام پیوند مستحکمی داشته‌اند. در نظام اسلامی کوشش بر این است که معیارهای اخلاقی را حاکم بر مقدرات بازار نمایند. محال بود که سیر اندیشه اقتصاد اسلامی به آدام اسمیت برسد و ایشان را تأیید کند. به هر حال، رابطه دین و تفکر اقتصادی قرون وسطی

بسیار سست بود. شاید بتوان این سستی را ناشی از ضعف مسیحیت دانست. مسیحیت در ابتدای ظهور خود در انزوای کامل بود. لذا به سرعت دیدگاه‌های بیگانه در اطراف مسیحیت شکل گرفت. همچنین شکست اروپا در حمله بربرها کلیسا را منزوی و محتاط و ضعیف کرده بود.

نظام اقتصادی اسلام در تقابل با نظام اقتصادی غرب

بررسی نظریه‌های اقتصادی اندیشمندان اسلامی و انتساب مقولات اقتصادی به دین نیازمند توجه عمیق و دقت فراوان است. متأسفانه امروزه بی توجهی و سطحی‌نگری نسبت به اقتصاد اسلامی بسیار زیاد گردیده است. مثلاً عده‌ای با تأکید بر مفاهیم سطحی عرضه، تقاضا و بازار، تحلیل‌های آدام اسمیت را مورد تأیید اسلام می‌دانند. درحالی که محل تفکر اسلامی و درک الهی یا غیرالهی بودن، در مقولات ریشه‌ای نهفته است نه در ظواهر. با توجه به ماهیت مباحث اقتصادی، برای بررسی آرای اندیشمندان اسلامی، بهتر است شخصی را مورد توجه قرار دهیم که به امور حوزه‌های فقه، فلسفه، مسائل استدلالی و ریاضیات آشنایی و در امور سیاسی و اجرایی تجربه داشته باشد. قطب‌الدین شیرازی کازرونی صاحب کتاب درةالتاج علاوه بر این ویژگی‌ها پزشک و عارف هم بودند. لذا به نظر می‌رسد دقیق‌ترین آراء اسلامی را می‌توان در اندیشه‌های ایشان پیگیری کرد. این اندیشمند بزرگ تقریباً معاصر سن‌توماس اکویناس یعنی حدود ۵۰۰ سال قبل از فیزیوکرات‌ها و اسمیت زیسته است.

قطب‌الدین کلیه‌ی امور اجتماعی را به سه قسمت؛ حکمت بدنی (تذیب اخلاق)، حکمت منزلی (حقوق افراد در یک خانواده) و حکمت مدنی (شیوه‌ی کشورداری) تقسیم می‌کند، سپس این‌گونه آغاز می‌کند: «بدان که اصل در حکمت بدنی و منزلی و مدنی آن حدیث است که مصطفی فرمود(ع): «الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» راعی سلطان تنها نیست، بلکه سلطان راعی اعم است و مسئول هر رعیت و شخص است. پس بر هر کسی واجب باشد خواه سلطان باشد، خواه گدا، خواه خداوند باشد، خواه بنده که عدل کند در آنچه میان او و میان غیر اوست از خیر و شر و بداند که او مسئول است».

بنابراین ایشان هر کس را، که امری تحت کنترل دارد، مسئول می‌داند. روی دیگر این مسئولیت عدالت است. لذا عدالت در همه امور و اعمال و برای همه افراد جزء بنیان‌های اولیه‌ی اندیشه اسلامی است. مندولوژی قطب‌الدین در مباحث این است که اندیشه‌های خود را با نگاه عقلی و نقلی، استدلال و تثبیت می‌کند. پیوند عالم و پادشاه، مقوله دیگریست که مورد توجه قطب‌الدین قرار دارد. قطب‌الدین فتوای عالم و سیاست پادشاه راه و بسته به هم معرفی کرده و تا آنجا استدلال می‌کند که می‌گوید:

«این وابستگی به آن می‌نماید که هر دو یک چیز است. زیرا پادشاه بدون عالم نمی‌تواند سیاست کند، چون فتوا ندارد و فتوا بدون حاکم نافذ نیست... و بدان که شیطان را در این باب وسوسه بسیار باشد، از آن جمله گوید که شاید از جهت مصلحت ملک مخالف شرع بپاید کرد؛ بل گوید که جمع خود ممکن نیست و دفع این وسوسه آن است که ملک سلیمان عظیم‌تر از جمله ملوک جهان بود، مع‌هذا هیچ‌کار به غیر شرع گذاردن او را ممکن نبود، زیرا که سلوک غیر طریق شرع منافی منصب نبوت است. پس معلوم شد که جمع ممکن است، بل واجب».

ایشان بعد از این، مبانی به مباحث اجتماعی می‌پردازد. به نظر می‌رسد که اولین کسی که از بحث مطلوبیت در اقتصاد شروع می‌کند، قطب‌الدین است.

«پس آفریدگار از بهر آدمی چیزهایی آفرید که در بقای شخص آدمی به آن محتاج است از ماکول، مشروب، ملبوس، مسکن، مأوا و امثال آن‌ها. و همچنین چیزهایی که برای بقا، نوع بشر به آن محتاج است. و خداوند تعالی در هر چیز که آدمی، در بقای شخص که بقای نوع به آن احتیاج دارد، لذتی ودیعه نهاده تا آدمی از بهر آن لذت تحمل مشقتی که برای تحصیل آن نیاز باشد مصلحت به آسانی کند. و این جمله کرامت آفریدگار است در حق آدمیان».

دو نگاه

جالب است که مطلوبیت به عنوان نقطه شروع مباحث اقتصادی، در بین فیزیوکرات‌ها و اسمیت و قطب‌الدین یکسان است. مهم آن است که بتوانیم محل اولیه جدایی این ریشه‌ها را شناسایی کنیم. دقیقاً همان‌جایی که این دو از هم جدا می‌شوند، دیدگاه الهی حذف می‌شود و اقتصاد سکولار شکل می‌گیرد. البته دلیل این جدایی صرفاً تفکر نیست؛ بلکه اقتضای شرایط اجتماعی بسیار مهم است

جالب است که مطلوبیت به عنوان نقطه شروع مباحث اقتصادی، در بین فیزیوکرات‌ها و اسمیت و قطب‌الدین یکسان است. مهم آن است که بتوانیم محل اولیه جدایی این ریشه‌ها را شناسایی کنیم. دقیقاً همان جایی که این دو از هم جدا می‌شوند، دیدگاه الهی حذف می‌شود و اقتصاد سکولار شکل می‌گیرد. البته دلیل این جدایی صرفاً تفکر نیست؛ بلکه چنانچه گفته شد اقتضای شرایط اجتماعی بسیار مهم است. در جمالات قطب‌الدین سه نکته مهم است. اولاً؛ مطلوبیت مصلحتی، برای بقای نوع است و ثانیاً؛ این مصلحت را خداوند خواسته است. ثالثاً؛ این که لذت، ویژگی مصرف کالا و خدمات نیست، بلکه ودیعه الهی است برای تحصیل مصلحت. قطب‌الدین ادامه می‌دهد:

«بدان که آنچه آدمی محتاج است در بقای شخص یا نوع انسانی بر دو قسم است. یکی مباحث که هنوز بر هیچ‌کس مختص نشده است چون آب و گیاه و همیز و هر چه بدین ماند. یکی آنچه به بعضی اشخاص مختص شده باشد. اما در مباحث هیچکس منازع و مخاصمه نخواهد بود زیرا که جمله خلق به نسبت با آن متساویند؛ و آنچه به بعضی اشخاص مختص شده باشد، منازعت و مخاصمت در آن خواهد بود، زیرا که چون این مطلوب از دیگر حاصل خواهد شد و هر چه مطلوب یک شخص بود از ضروریات در بقای شخص و نوع مطلوب باقی اشخاص باشد». این استدلال را بعدها فیزیوکرات‌ها و اسمیت استفاده می‌کنند و می‌گویند: «اگر فرد به دنبال نفع خودش باشد جامعه به نفع خودش می‌رسد. اما در ادامه استدلال آدام اسمیت متفاوت می‌شود. در اقتصاد اسلامی مینا و نوع استدلال‌ها و تحلیل‌ها متفاوت است. قطب‌الدین در ادامه می‌گوید: «پس هر یک به طبع خواهان آن مطلوب باشند که در دست دیگری است، بر وجهی که آن را از او بستانند و از آنچه در دست اوست به آن دیگر ندهند؛ و این معنی موجب آن بود که اگر وضعی [حاکمی] و مانعی حسی یا شرعی یا عقلی نباشد، آن چیز را به تعدی از آن کس بستانند. بدان که مانع حسی یا سلطان و اعوان سلطان باشد یا غیر سلطان و اعوان او. نشاید که غیر ایشان باشد زیرا که جمله خلق در آن واضع، حسی مشترک باشند از آن جهت که هر یکی واضع نفس خویش باشند و این سبب مقاتلت و مخاصمت شود و آن سبب فتنای خلق یعنی اگر غیر سلطان این کار را بکنند برای رسیدن به منافع آن مسئله بین خودشان اختلاف پیش می‌آید و بدان سبب نظام عالم مختل گردد و مصالح فوت شود».

فیزیوکرات‌ها، قانون‌مندی این عامل بقا (یعنی مطلوبیت‌ها) را حقوق طبیعت نامیدند. به عبارتی نظام عالم، در اندیشه قطب‌الدین همان حقوق طبیعی غرب است. اشکال اولیه غرب از آنجا شروع شد که در قرون وسطی وفاقی بین قوانین طبیعی و قوانین الهی ایجاد کردند؛ عقل قوانین طبیعی را می‌فهمید، پس اندیشه غربی که به سمت قوانین طبیعی رفت، از کنار دیگر تمایلات انسانی جزء قوانین طبیعی بشمار می‌رفت و لذا می‌بایست مطابق قوانین الهی باشد؛ بنابراین اندیشه غربی اجازه داد که منافع شخصی آزادانه عمل کند. در نتیجه قانون طبیعی در مینا فردگرایی اقتصادی شد. و نهایتاً قوانین طبیعی به کلی کنار می‌رود و جای آن را دست نامرئی می‌گیرد. این مسیر یک انحراف اولیه را نشان می‌دهد و این‌ها کاملاً به اقتضای یکدیگر شکل گرفته‌اند. انحراف اولیه وقتی است که اندیشه‌های نظم عالم و مصالح فاقد مبانی الهی و قلب می‌شود. این عامل یکی از مهمترین منشأهای نظام سکولار است. در اینجا مسئله‌ی این که، چرا متفکران اسلامی «قیمت‌عادلانه» را مطرح نکردند؟ مشخص می‌شود. جهان‌بینی اسلامی که عدالت را در کنار مسئولیت و حکومت را در کنار علم دینی در یک فرد واحد می‌داند، این جهان‌بینی دیگر بدنبال «قیمت‌عادلانه» نیست؛ بلکه بدنبال «روابط‌عادلانه» خواهد بود. قیمت در جهان‌بینی اسلامی ریشه نیست، بلکه ثمره است. اسلام به ورودی و خروجی‌ها توجه ندارد، مجموعه روابط را نشان می‌دهد، لذا قیمت به طور طبیعی برای ما حاصل می‌شود.

قطب‌الدین در شکل‌دادن روابط‌عادلانه ابتدا واجبات را به عنوان حکم فقهی خاطر نشان می‌کند. بعد به فضایل یعنی تحلیل فلسفی امور

می‌پردازد: «و اما فضایل و نوافل یکی آن است که به اندک سودی قانع باشیم و دوم آنکه کالای درویشان، پیرزنان و عاجزان به جهت خوشدلی ایشان، گرانتر خردند و ارزان‌تر فروشند. و به توانگران به زیادت از آنکه ارزد بفروشند. و سیم آنکه در بها ستادن مسامحه کند، به مهلت دادن و به نسیه فروختن و کم گرفتن».

این بحث، ظرافت برداشت از روح اسلام را نشان می‌دهد. دستمزد یا «حقوق عادلانه» از دیگر مفاهیم اساسی در اقتصاد موجود است. این مفهوم در نظام اسلامی با توجه به نوع نگاه به انسان تحت عنوان اجاره بحث می‌شود. قطب‌الدین در این باره می‌گوید:

«اجارت بر دو قسم است یکی اجارت عمل دوم اجارت منفعت. انواع اجارت عمل در انواع پیشه‌ها، چون خیاطی، حدادی [آهنگری]، صباغی [زنگری] و امثال این‌ها است. در این قسم اجرت به عمل واجب می‌شود. اما واجب در عدل در این باب آن است که به آن چه داند، در عمل تقصیر و خیانت نکند. و به وعده دروغ امروز و فردا حواله‌کردن هم حرام است. و این اجارت بر دو قسم است. یکی اجیر عام؛ چنانچه غَسَّال [لباسشویی] و صباغ [زنگری] که عمل‌شان عام و مشترک است میان کسان و در این قسم اجرت به عمل مستحق شود و جز در اتلاف عمل او ضامن عین نباشد. و قسم دوم اجیر خاص است، چنان‌که کسی خود را به مشاهره به اجرتی معین به مزد دهد و در این قسم اجرت به تسلیم نفس متعین شود و بر او هیچ ضمان نباشد. اجرت نیز بیش از حق نستانند. و اما فضل و احسان احتیاط است در کار و میان درویش و توانگر برابر داشتن عدل است و جانب درویش بیش از دیگران رعایت کردن احسان است».

در اجیر عام چون افراد شبیه هم کار می‌کنند، گران‌فروشی اتفاق نمی‌افتد. لذا تعیین قیمت به عهده طرفین است. اما فعالیت در اجیر خاص انحصاری و به دست یک نفر است و نفر دیگر نمی‌تواند چانه‌زنی کند. پس اجرت (که در اینجا با پسونند حق معرفی شده) در اینجا مهم است. ظاهراً این موضوع در اندیشه اسلامی تعریف نشده است.

در نظام اقتصادی غرب بین تجار که به دنبال سود هستند و دولت که می‌خواهد تراز تجاری را مثبت کند، تعارضاتی به وجود می‌آید. البته هر دو این‌ها در اینکه مردها باید پایین باشد هم نظرند و منافع مشترک دارند. تئوری‌شان هم دست نامرئی بازار است. یعنی اگر مزد کم شد، نباید به آن دست زد، بلکه باید اجازه داد که پایین بیاید تعداد کارگرها کم می‌شود، دوباره مزد بالا می‌رود؛ اما کارگرها چگونه کم می‌شوند؟ احتمالاً کارگرها

مریض می‌شوند و می‌میرند، آن وقت دستمزد بالا می‌رود. جهان‌بینی اسلامی که عدالت را در کنار مسئولیت و حکومت را در کنار علم دینی در یک فرد واحد می‌داند، این جهان‌بینی دیگر بدنبال «قیمت‌عادلانه» نیست؛ بلکه بدنبال «روابط‌عادلانه» خواهد بود

پسی ن شوشیات

- ۱- عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی
- ۲- بررسی لغات، تعابیر، اصطلاحات و مفهوم‌شناسی معانی در نظریات و علوم در زبان‌های مختلف، کاری بسیار حساس و پیچیده است. مسئله این است که، معانی واژگان، در شبکه زبانی هر فرهنگ و جامعه به طور کامل قابل انتقال و ترجمه به واژگان یا حتی اصطلاحات و تعابیر اقوام دیگر نیست. لذا سیال بودن لغات، فهم عمیق را در ترجمه‌های عادی خدشه دار می‌کند. این مسئله برای فرهنگ‌های متعارض و برای ادوار تاریخی مختلف پررنگ‌تر می‌شود. با این توضیحات بنظر می‌رسد، در متن بالا باید به یک نکته توجه جدی داشت؛ سوال از ظرافت‌های ریشه‌شناسانه (اتیمولوژی) و لغت‌شناسانه (ترمنولوژی) مفاهیم علم اقتصاد امری مهم است که قطعاً تحلیل‌های کنونی از علم اقتصادی غربی و علم اقتصاد اسلامی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. برای آبا می‌توان پذیرفت که مفهومی مثل Justice (در سنت غربی) دقیقاً معنایی معادل عدالت (در سنت اسلامی) دارد؟

